

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

_____ ماهیت درحال تغییر درک مفهوم
_____ «تهدید» در میان کشورهای شورای
_____ همکاری خلیج فارس: سطح تحلیل داخلی

◇
گزیده پژوهش‌های جهان: ماهیت درحال تغییر درک مفهوم «تهدید» در میان کشورهای
شورای همکاری خلیج فارس: سطح تحلیل داخلی
بررسی و نظارت: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران -
معاونت پژوهشی
تلخیص و ترجمه: دلیله رحیمی آشتیانی
تاریخ انتشار: ۹۶/۶/۲۲
تلفن و دورنگار: ۷ - ۸۸۷۵۶۲۰۵
صندوق پستی: ۳۸۴۹ - ۱۵۸۷۵
نشانی اینترنت: www.tisri.org

کلیه حقوق مادی و معنوی این گزارش متعلق به مؤسسه تهران است. تکثیر، انتشار و یا واگذاری آن به دیگران به
هرصورت و بدون اجازه کتبی این مؤسسه مجاز نمی‌باشد.



خلاصه اجرایی

متن حاضر، سخنرانی عمر عباسی، کارشناس ارشد مؤسسه مطالعات سیاست‌گذاری اسلام‌آباد در دانشکده دفاع ملی اسلام‌آباد است. وی با ارائه این سخنرانی در صدد است تا بیان کند کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در درک مفهوم «تهدید» دچار تغییر و دگرگونی شده‌اند. در نگاه آقای عباسی روح بهار عربی و تحولات رخ داده در غرب آسیا، نه رقابت برای برقراری موازنه قدرت بین کشورهای رقیب در این منطقه و نه جنبشی بود که بعداً رنگ و بوی مذهبی و ایدئولوژیک گرفته باشد، بلکه کشمکش توده‌ای از مردم ناراضی در سطح داخلی برای برای دستیابی به آزادی سیاسی و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بود. نویسنده معتقد است، کشورهای عربی با وجود امکان کمک‌رسانی به جنبش‌های شکل گرفته در کشورهای عربی، فضای شکل گرفته را به‌گونه‌ای مدیریت کردند که از گسترش این موج جنبش به کشورهای خود جلوگیری نمایند به همین دلیل درک آنها از مفهوم «تهدید» تغییر مهمی کرد، هرچند که این راهبرد آنان در امنیتی و فرقه‌ای کردن مسائل سیاسی کار چندان درستی نبوده و نتیجه مطلوبی نیافته‌اند.

هدف نویسنده از نگارش این مقاله این است که نشان دهد با وجود اتخاذ مواضع همسان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و موفقیت آنها در جلوگیری از گسترش اعتراضات موسوم به «بهار عربی» همچنان تهدیدهایی وجود دارد که کشورهای موجود در این منطقه از بروز و گسترش آن بیمناک هستند.

نگارنده این تهدیدات را تهدید اجتماعی در سطح داخلی می‌داند که سبب تغییر درک رژیم‌های عرب حاکم بر کشورهای حاشیه خلیج فارس از مفهوم تهدیدات امنیتی شده است تا جایی که ماه‌ها پس از بهار عربی، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با تمرکز بر تقویت امنیت داخلی در صدد پیشگیری تهدیدات امنیتی با ریشه‌های داخلی بودند. نگارنده در تلاش است تا با استفاده از نظریه مجموعه‌های امنیتی بری بوزان، و در نظر گرفتن کشورهای حاشیه خلیج فارس به‌عنوان زیرمجموعه مطرح شده توسط وی، به بررسی ماهیت تغییر درک آنها از مفهوم امنیت بپردازد.



عمر عباسی در این مقاله بیشتر تلاش خود را صرف شفاف‌سازی عدم امنیت اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک می‌کند. در سطح وضعیت اجتماعی - اقتصادی داخلی شاخص‌هایی همچون: رشد جمعیت، سطح مصرف انرژی، کاهش قیمت حامل‌های انرژی و مهم‌ترین آن نفت، نرخ بیکاری در میان جوانان، اختلافات سیاسی، ارزیابی و بررسی دلایل این اختلافات و درنهایت تبیین رابطه میان ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک در بروز رخداد این تحولات و نقش آن در خدشه وارد کردن به ناامنی‌های داخلی را بررسی می‌کند. مهم‌ترین یافته نویسنده این است که اختلافات سیاسی در سطح اجتماعی - اقتصادی از ناعدالتی اجتماعی و سیاسی نشئت می‌گیرد، سپس رنگ‌وبوی ایدئولوژیک و فراملی به خود می‌گیرد و بدین ترتیب، امنیت کشورهای منطقه را به خطر می‌اندازد.

نویسنده پس از بررسی وضعیت اجتماعی - اقتصادی در این کشورها، به تبیین وضعیت سیاسی این کشورها می‌پردازد. عمر عباسی بر این باور است که شرایط نامطلوب اجتماعی - اقتصادی فضای لازم را برای امنیتی شدن موضوعات و سپس سیاسی شدن آنها فراهم می‌کند. در نتیجه مسائل اجتماعی - اقتصادی به‌عنوان مهم‌ترین تهدیدات امنیتی برای دولت‌های حاکم تلقی می‌شود که می‌تواند شرایط را برای افراط‌گرایی و تهدید جدی دولت‌ها فراهم آورد.

نویسنده سپس به بررسی بُعد ایدئولوژیک تحولات عربی غرب آسیا می‌پردازد. وی معتقد است که شرایط اجتماعی کشورهای مذکور، لزوم ارائه تفسیر جدیدی از اسلام سیاسی را روشن می‌کند، نگارنده سپس اسلام سیاسی سلفی و اسلام سلفی جهادی را به‌عنوان قرائت‌های فعلی این کشورها از اسلام سیاسی معرفی می‌کند و قطر را به‌عنوان تنها کشوری که از این لحاظ با بقیه کشورهای منطقه تا حدودی تفاوت دارد، معرفی می‌کند که برخلاف سایر کشورهای این منطقه به جریان اخوان‌المسلمین نزدیکی بیشتری دارد.

او در پایان نتیجه می‌گیرد که با وجود عدم گسترش موج تحولات عربی به این کشورها، دولت‌های حوزه خلیج فارس نباید به آینده خود مطمئن باشند؛ زیرا آنچه اکنون به‌عنوان تهدید امنیتی برای این کشورها محسوب می‌شود، شرایط نامطلوب اجتماعی - اقتصادی آنهاست که امکان بروز تحولات سیاسی را بیش‌ازپیش ممکن می‌سازد.



ماهیت در حال تغییر درک مفهوم «تهدید» در میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس: سطح تحلیل داخلی

مقدمه

قرن بیست‌ویکم شاهد تحولات غیرمنتظره در چرخه و دینامیک قدرت در سراسر جهان بوده است. در باور نگارنده، تروریسم و افراط‌گرایی مواردی است که درک دولت‌ها را از مفهوم «تهدید» تغییر داده است. پارادایم‌های گذشته امنیتی جای خود را به پارادایم‌های نوینی داده‌اند که نشان‌دهنده نگرانی از امنیت جهانی در بُعد داخلی هستند. این درحالی است که منطقه غرب آسیا کانون تهدیدات امنیتی و مسائل مربوط به آن است. نویسنده اعتقاد دارد که عوامل گوناگونی سبب ایجاد چنین جوی در این منطقه شده است؛ اما آنچه مهم‌تر از سایر عوامل به نظر می‌رسد، حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ است که از نگاه نگارنده منطقه را به سمت باتلاق امنیتی سوق داد.

ظرفیت ناامنی در این منطقه به‌خصوص با وجود حکومت‌های استبدادی در بیشتر کشورهای این منطقه، ارتباط همسویی دارد. در باور عمر عباسی، منطقه غرب آسیا تنها منطقه‌ای است که در آن آزادی‌های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی برای برقراری ثبات سرکوب می‌شود. با بیان این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که تحولات منطقه غرب آسیا موسوم به بهار عربی در سال ۲۰۱۰، به نوعی نمایانگر نارضایتی شهروندان است که برتری و تفوق حاکمان را به چالش کشید. تحولات مذکور به کشورهایی همچون تونس، لیبی، مصر، یمن و درنهایت به سوریه رسید، در همین حال کشورهای شورای همکاری خلیج فارس - عربستان، کویت، امارات متحده عربی، بحرین، قطر و عمان - صحنه را به‌گونه‌ای مدیریت کردند که از گسترش موج این تحولات به کشورهاشان جلوگیری کند. اگرچه سرمایه‌های



عظیم مالی این کشورها نقش پررنگی در خرید وفاداری سیاسی توده مردم این جوامع ایفا کرد، نباید از نظر دور داشت که همچنان نگرانی سیاسی این کشورها را تهدید می‌کند. «امنیت اجتماعی» در تعامل با تهدیدات و آسیب‌پذیری‌هایی شکل می‌گیرد که هویت جمعی و فرهنگ جامعه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در باور آقای عباسی جامعیت مسائل سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی، به‌علاوه قربابت و نزدیکی ایدئولوژیکی در میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، امنیت اجتماعی را ماهیتی فراملی بخشیده است. نویسنده معتقد است که سرکوب مداوم و طولانی‌مدت آزادی‌های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی، این جوامع را مستعد بروز شورش‌های سیاسی کرده که منجر به بی‌ثباتی و ناامنی می‌شود. گواه این مدعا، جنبش‌های اعتراضی شکل گرفته در بحرین و در مناطق شرقی عربستان سعودی در سال ۲۰۱۱ است.

بُعد اجتماعی - اقتصادی

نویسنده ورود به بدنه اصلی مقاله را با بررسی ابعاد اجتماعی - اقتصادی در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس آغاز می‌کند. وی می‌نویسد، عدم توازن میان رشد جمعیت یکی از شاخص‌های مهم تهدید امنیت اجتماعی در بین کشورهای منطقه است. از نگاه عمر عباسی، عدم توازن رشد جمعیت و مسائل اجتماعی و اقتصادی با نارضایتی سیاسی و در نتیجه بی‌ثباتی سیاسی رابطه مستقیم دارد.

افزایش رشد جمعیت در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نشانگر رشد ناسازگار و ناهمگون است. در گذشته داشتن منابع عظیم نفت به نوعی قدرت دولت محسوب می‌شد؛ اما امروزه این کشورها با معضل عدم موازنه بین منابع و جمعیت دست و پنجه نرم می‌کنند. در نتیجه کاهش قیمت نفت که همه این کشورها به درآمد ناشی از آن وابسته هستند، درآمد ملی پایین خواهد آمد.

وی یادآور می‌شود که از زمان شکل‌گیری بهار عربی هزینه‌های گزافی به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تحمیل شده است. مثلاً در طول سال ۲۰۱۴ ملک عبدالله، پادشاه وقت عربستان سعودی، ناگزیر شد تا حدود ۱۳۰۰ میلیارد دلار هزینه مسائل اجتماعی نماید. وی با استناد به آمار اعلام می‌کند که مشابه این اقدام در میان سایر کشورهای حوزه



خلیج فارس نیز رخ داد، به‌گونه‌ای که همه کشورهای این منطقه ناگزیر شدند تا بودجه مربوط به مسائل اجتماعی را افزایش دهند، هرچند که کاهش قیمت نفت به آنان این اجازه را نداد تا هزینه‌های گزاف اجتماعی را که برای نهایی‌سازی ثبات در این کشورها نیاز بود، فراهم کنند. در نتیجه این کاهش قیمت، بزرگ‌ترین کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، یعنی عربستان در سال ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ به‌ترتیب با کسری بودجه‌ای معادل ۱۴/۴ و ۳۸/۶ میلیارد دلار روبه‌رو شد. تا پیش از رویارویی با این کسری بودجه نیز عربستان حدود شصت میلیارد دلار از صندوق ذخیره ارزی را صرف هزینه‌های اجتماعی کرد. رشد جمعیت و کاهش قیمت نفت با میزان مصرف نفت نیز ارتباط دارد. هرچه میزان قیمت نفت کاهش یابد تقاضا برای مصرف آن افزایش یافته است و شهروندان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با وجود ذخایر عظیم نفتی از پرداخت مالیات معاف هستند، همین ذخایر عظیم انرژی رشد بالای اقتصادی را برای این کشورها بدون اینکه کار مولدی صورت گرفته باشد به ارمغان می‌آورد. نتیجه استفاده از این منابع غنی انرژی، زمینه‌ساز نرخ بالای رشد جمعیت و افزایش جمعیت جوان و بیکار در این کشورها شده است.

نویسنده در مورد مسائل سیاسی نیز یادآور می‌شود که اکثر جوانان این منطقه یا فاقد شغل هستند و یا به‌دلیل عدم اشتغال روحیه ناکامی و سرخوردگی در بین آنها موج می‌زند، مگر کسانی که از تحصیلات بالاتری برخوردارند و همین قشر تحصیلکرده سبب ناامنی در این کشورها می‌شوند.

بُعد سیاسی

عمر عباسی، اینگونه استدلال می‌کند که عدم موازنه اجتماعی - اقتصادی به‌خودی‌خود با بی‌ثباتی سیاسی یک دولت ارتباط مستقیم دارد. تجربه بهار عربی در کشورهایی مثل تونس، مصر، لیبی، و سوریه نشان می‌دهد که شورش‌های سیاسی در این مناطق کاملاً متأثر از تلاطم‌های اجتماعی - اقتصادی بوده است. از نظر نویسنده با اینکه این تحولات سیاسی متأثر از تحولات اجتماعی - اقتصادی در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بود، منجر به تغییر رژیم در این کشورها نشد؛ برای مثال اعتراضاتی که در بحرین، امارات، عربستان سعودی و عمان رخ داد منجر به تغییر رژیم در این کشورها نشد؛ اما رابطه همسو و



مستقیمی با شرایط اجتماعی - اقتصادی کشورهای مذکور داشت.

پس از این برهه زمانی بود که رهبران کشورهای موردنظر در صدد برآمدند تا با انجام اقداماتی از خشونت‌های سیاسی جلوگیری به عمل آورند. کاهش قیمت نفت پس از بهار عربی عامل تهدیدکننده این کشورها تلقی می‌شد؛ زیرا طبق یافته‌های نویسنده، کشورهایی که پادشاهی وابسته به فروش نفت هستند در مقایسه با کشورهای دیگر از ثبات بیشتری برخوردارند؛ برای مثال امارات و عمان در مقایسه با یمن و سوریه از ثبات بیشتری برخوردار بودند.

نویسنده اعتقاد دارد، اکنون که خشونت‌های سیاسی کاسته شده است؛ اما با توجه به بی‌ثباتی در کشورهایی مانند یمن و سوریه بعید نیست که بی‌ثباتی‌های گریبان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را نیز بگیرد. در نتیجه از نگاه او، جنبه‌های فراملی امنیت اجتماعی از آن جهت که به فهم علل ناامنی‌های سیاسی و تروریستی، در ژئوپلیتیک وابسته و مربوط به هم کمک می‌کند، بسیار مهم است. برای نمونه، ظهور داعش و گسترش فعالیت‌های آن، دامنه تعریف تهدید را وسیع‌تر کرده به گونه‌ای که این کشورها اعتراضات مسالمت‌آمیز را با تروریسم همسو دانسته‌اند تا بدین ترتیب بتوانند از ابزار سرکوب استفاده نمایند. وی دستور اعدام شیخ نمر باقر النمر، را مصداق بارز رفتارهای این چنینی و تغییر درک از مفهوم تهدید توسط کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و ازجمله مهم‌ترین آنها یعنی عربستان می‌داند. نویسنده نمونه دیگری از تغییر درک نسبت به مفهوم تهدید را دستگیری و مجازات افراد فعال در فضای مجازی می‌داند که موج گسترده آن در سال ۲۰۱۳ و در میان جوانان عربستان که در فضای مجازی فعال بوده و اقدام به تهیه ویدئو می‌کردند صورت گرفته است.

نویسنده در ادامه این بخش می‌نویسد که تهدیدات امنیتی - سیاسی که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با آن روبه‌رو هستند لزوم جایگزینی نوع دیگری از اسلام سیاسی را که قابلیت اجرا در غرب آسیا را داشته باشد، نمایان می‌سازد. ویژگی اصلی این نوع از اسلام سیاسی باید توانایی تأثیرگذاری بر افزایش وفاداری جوامع حاشیه‌ای (یا به حاشیه رانده شده) این منطقه باشد. وی سه نمونه از اسلام سیاسی موجود در منطقه را برای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس ذکر می‌کند، ۱. ملی‌گرایی اسلامی ترکیه؛ ۲. دموکراسی اسلامی ایران؛ و ۳. به‌تازگی مدل دموکراسی پارلمانی عراق. عمر عباسی معتقد



است که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس اکنون در شرایطی هستند که باید قرائتی تازه از اسلام سیاسی ارائه دهند. هم‌اکنون بنیان اسلام سیاسی در کشورهای حوزه خلیج فارس پادشاهی مبتنی بر سلفی‌گری و وهابیت است.

نگارنده بر این باور است که نتیجه خیزش‌های عربی در منطقه، قدرت یافتن شاخه‌هایی از اخوان المسلمین در تونس و مصر بود، در همین حال حمایت‌های دولت ترکیه از حزب آزادی و عدالت در کشورهای تونس و مصر - که در مسیر مشابه با حزب عدالت و توسعه حرکت می‌کرد - بر کشورهای منطقه فشار زیادی تحمیل کرد. بیشترین کشورهایی که تحت فشار قرار گرفتند کشورهای حوزه خلیج فارس بودند و همین مسئله لزوم ارائه جایگزین جدیدی را برای اسلام سیاسی در این کشورها قوت بخشید و این مسئله به معنای چالش وارد کردن بر ایدئولوژی سلفی‌گری بود.

نویسنده در پایان بررسی بُعد سیاسی مؤثر در تغییر درک از مفهوم تهدید برای کشورهای حاشیه خلیج فارس می‌نویسد که تا پیش از بهار عربی کشورهای عربی همه علیه اسلام سیاسی موردنظر ایران که همان دموکراسی اسلامی است متحد بودند، این ضدیت با اسلام سیاسی ایرانی در سطح اجتماعی و دولتی نمایان بود؛ اما پس از خیزش‌های اسلامی و با باز شدن فضا برای ایدئولوژی سیاسی سلفی، مفهوم تهدید در نظر کشورهای حوزه خلیج فارس دگرگون شد و این بار اسلام سیاسی سلفی بود که برای کشورهای مذکور به عنوان تهدید تلقی شد و اخوان المسلمین به عنوان مهم‌ترین تهدید در میان اعراب این مناطق تشخیص داده شد. در نتیجه هرگاه تحریکی از سوی این گروه در هر یک از کشورها احساس شد که به نوعی تهدیدکننده رژیم‌های حاکم این کشور بود، مسئله امنیتی شده و سرکوب شد.

بعد ایدئولوژیک

عمر عباسی در بخش بعدی مقاله خود ابعاد ایدئولوژیک خیزش‌های عربی و تأثیر آن بر تغییر فهم کشورهای عربی حوزه خلیج فارس از مفهوم تهدید را تبیین می‌نماید. وی می‌گوید برای بررسی هرچه بهتر تمایلات ایدئولوژیک مردم عرب، فهم قرائت‌های گوناگون دنیای عرب ضروری است. اکثریت جامعه انسانی شورای همکاری خلیج فارس



دنباله‌رو سلفی‌گری هستند، درحالی که سلفی‌گری شاخه‌های گوناگونی دارد. در میان کشورهای حوزه خلیج فارس، شبه سلفی‌گری با اقبال بیشتری روبه‌روست و دو جریان دیگر؛ به‌طور مثال سلفی‌گری سیاسی و سلفی‌گری جهادی با اقبال کمی روبه‌روست؛ اما دولت‌های حوزه خلیج فارس همواره از این اقلیت بیمناک هستند، زیرا این گروه‌ها ظرفیت آن را دارند که حاکمیت این دولت‌ها را در آینده نزدیک به چالش بکشند.

سلفی‌گری سیاسی به جریانی اطلاق می‌شود که خواهان تغییر نظم موجود و به چالش کشیدن قدرت حاکم از راه‌های غیرافراطی است. نمونه‌ای از گروه‌هایی که به این جریان تعلق دارند، گروه «السہوا» است که همانند اخوان المسلمین جنبش بیداری اسلامی به حساب می‌آید و با اخوان المسلمین مصر نیز روابط نزدیکی داشته، گروه سہوا خواهان انجام اصلاحات دموکراتیک و گسترش آزادی سیاسی است.

سلفی‌گری جهادی نیز جریانی است که در صدد است تا با بهره‌گیری از ابزارهای خشونت قدرت را در دست گرفته و وضعیت فعلی را تغییر دهد. به نظر نویسندگان جنبه‌های مختلف استراتژی سلفی‌گری همان موضوعی است که سبب نگرانی کشورهای حوزه خلیج فارس می‌شود.

نویسندگان بر این باور است که شرایط وخیم اجتماعی - اقتصادی سبب شکل‌گیری القاعده شد. از نظر عمر عباسی وضعیت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در مقایسه با عراق و سوریه بهتر است؛ اما شرایط اجتماعی - اقتصادی از عوامل مهمی است که کشورهای این منطقه همواره باید نسبت به آن بیمناک باشند.

عامل دیگری که باید برای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس مهم باشد، قشر سکولار این کشورها است؛ نرخ رشد تحصیلات در میان این کشورها روبه افزایش است. برای نمونه، تعداد زیادی از جوانان عربستان سعودی در آمریکا مشغول به تحصیل هستند که این قشر تحصیلکرده می‌توانند برای کشورها خطرآفرین باشند، خاصه اینکه تجربه حمایت از دموکراسی ملهم از ترکیه در میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس سابقه داشته است.

فیلی در اتاق: فرقه‌گرایی



نویسنده معتقد است که امنیتی‌سازی موضوعات اجتماعی با موضوعات اقتصادی و فرقه‌گرایی در این مناطق ارتباط مستقیم دارد. برای نمونه، روابط ایران و عربستان سعودی که بر سایر مسائل ژئوپلیتیکی این منطقه سایه افکنده با مسائل فرقه‌گرایانه درآمیخته است که این مسئله معضلات منطقه را نه تنها امنیتی بلکه فرقه‌ای می‌کند.

عباسی یادآور می‌شود که به‌نظر می‌رسد نوعی جنگ سرد در غرب آسیا در حال شکل‌گیری باشد، در شرایطی که دولت‌های ملی تضعیف می‌شوند و زمینه را برای مشارکت و مداخله نیروهای خارجی مهیا می‌سازند. تجربه عراق سال ۲۰۰۳ و سوریه سال ۲۰۱۱ نشان می‌دهد که چگونه دولت‌های این منطقه از لحاظ اجتماعی - اقتصادی تضعیف می‌شوند و گروه‌های غیردولتی امکان رشد و مداخله بیشتری می‌یابند. نقش‌آفرینی بیشتر گروه‌های غیردولتی که وابستگی سیاسی و ایدئولوژیکی زیادی با دولت‌های مداخله‌گر دارند از ویژگی‌های مهم این جنگ سرد در غرب آسیاست که به وضوح در مورد عراق و سوریه قابل تشخیص است.

با بیان موارد مطرح شده می‌توان به این نتیجه رسید که تقریباً همه کشورهای این منطقه اخوان‌المسلمین را جز تهدیدات خود می‌دانند، در این میان فقط قطر است که تقریباً درک زاویه‌داری با کشورهای موجود دارد. قطر اخوان‌المسلمین را تهدید امنیتی خود نمی‌داند، در عوض تلاش دارد تا با استفاده از ظرفیت این گروه‌ها جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیک خود را پیگیری کند. قطر کشوری با جمعیت کم و منابع نفت و گاز غنی که در عین حال امکان شورش و انقلاب در این کشور پایین است.

هدف قطر از انتقال گاز به ترکیه و مصر به‌منظور داشتن متحد استراتژیک در این زمینه صورت می‌گیرد. قطر از منابع مالی و شبکه‌ای رسانه‌ای خود - الجزیره - برای انتشار اندیشه اخوان‌المسلمین استفاده می‌کند. از نگاه نویسنده تلاش قطر برای تبلیغ اندیشه اخوان‌المسلمین، نشان‌دهنده تأثیر بالا و نقش پررنگ اخوان‌المسلمین در میان کشورهای حوزه خلیج فارس است که برای سایر کشورهای این منطقه می‌تواند به‌عنوان تهدید تلقی شود. با این حال قرائت متفاوت سلفی‌گری از اسلام، چالشی است که پیش‌روی رژیم‌های سنی مذهب این منطقه قرار گرفته است.

نویسنده معتقد است که قطر و عمان نسبت به سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس



ایران را کمتر به‌عنوان تهدید به حساب می‌آورند؛ اما نباید دور از نظر داشت که این کشورها دنباله‌رو عربستان هستند، با این حال رویکرد قطر نسبت به اخوان المسلمین می‌تواند در مقطع فعلی دو کشور را به یکدیگر نزدیک کند. عمر عباسی معتقد است اگر جریان اخوان المسلمین تقویت شود معادلات منطقه‌ای را می‌تواند بر هم زند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

عمر عباسی از برابری مباحث مطرح شده اینگونه نتیجه می‌گیرد که مشکلات فراوان اجتماعی - اقتصادی و سرکوب سیاسی در میان کشورهای حوزه همکاری خلیج فارس عامل آسیب‌زننده به بقای رژیم‌های حاکم در میان کشورهای حوزه خلیج فارس هستند و همین مسئله زمینه‌ساز شکل‌گیری احساس مشترک در میان شهروندان این کشورهاست که این احساس همگرایی می‌تواند به‌راحتی سبب بروز شورش و انقلاب سیاسی در این کشورها شود.

مشکلات و تلاطم‌های اجتماعی - اقتصادی در این کشورها به نظریه‌پردازان و اندیشمندان این کشورها اجازه می‌دهد که به ناآرامی‌ها رنگ‌وبوی ایدئولوژیک سیاسی ببخشند. در مقابل، حاکمیت‌های موجود در این منطقه به‌دلیل ترس از تهدید معارضان تلاش می‌کنند تا با برچسب زدن به این گروه‌ها، آنها را فرقه‌گرا یا طائفه‌ای قلمداد کنند.

آنچه مهم است، جدای از امنیتی‌سازی یا فرقه‌گرایی‌سازی، حاکمیت‌های فعلی در این منطقه است که نیازمند انجام اصلاحات اساسی اجتماعی - اقتصادی هستند که لزوم آن پس از بهار عربی به شدت احساس می‌شود. مردم منبع اصلی قدرت دولت‌ها هستند که اگر از لحاظ سیاسی، اجتماعی و خشنود و راضی باشند به دولت‌هایشان وفادار خواهند ماند. درست است که موج اعتراضات پس از بهار عربی تا حد قابل ملاحظه‌ای فروخت؛ اما کشورهای حوزه خلیج فارس هرگز نباید درس بهار عربی را از یاد ببرند و نسبت به مردم خود بی‌توجه باشند.